

قدرت،

مسعود بهنود

که چندین و چند بار برای انهدام زمین و زمینیان کافی است، همواره قدرت علمدار در علم بوده است. ورنه چرا انسانی که هنوز در طب، داروسازی، جامعه‌شناسی و حس-شناسی ناتوان و پا در گل است، در ساختن سلاحهای ویرانگر - ابزار قدرت - چنین پیش رفته که عرصه زمین را تنگ می‌بیند و می‌رود تا با شتابی به مراتب بیش از سرعت تخیل جانشینان ژول ورن، در فضاهای دور هم‌آوردی بجوید.

جاذبه قدرت و افسون فزونی‌طلب آن، همان‌که نادر را به هند برد، اسکندر را به ایران، ناپلئون را در برفهای روسیه گرفتار کرد و هیتلر را، در این زمان، انگیزه پیشرفتهای تکنولوژیک در مقولات نظامی است و بسیاری از علوم دیگر نیز به طفیل صنایع نظامی و قدرت‌طلبی نظامیان - باز به‌عنوان ابزار قدرت - و سیاست پیشگان قدرت‌طلب امکان رشد می‌یابند.

جویندگان قدرت در طول تاریخ، همواره الگوهای داشته‌اند و در راه رسیدن به آن از جان خود و دیگران مایه گذاشته‌اند. آخرین الگو ناپلئون است. دای جان ناپلئون - قهرمان اثر جاودانه پرشگراد - تنها باز-نشسته خیالپردازی نبود که "عقدۀ بناپارت" داشت. رضاشاه، و بیشتر نظامیان عالم در قرن اخیر، بیوگرافی ناپلئون را از بر داشته‌اند و در خیال جاننشینی او. از آن میان یکی آدلف هیتلر شد که ۴۰ میلیون تن را به خاک و خون کشاند و نیمی از جهان را به ویرانی. و سوسه قدرت، تخیل او را در همان برف و توفانی دفن کرد که قبلاً ناپلئون را مدفون کرده بود.

نظامی‌گری خود جلوه‌ایست از طلب قدرت. در سلسله مراتب به‌شدت رعایت‌شونده، و صعودهای محتوم به درجات بالاتر، کشتی است از جنس همان جاذبه قدرت.

نظامیان در هر درجه‌ای از درجات ارتشهای عالم از کسانی احترام می‌بینند، و به کسانی فرمان می‌رانند. صبح‌هنگام به نشئه جانفرب قدرت از خواب برمی‌خیزند. احترامات

این یکی از ویژگیهای قدرت است که دارند. او را جان می‌بخشد، جوان می‌کند، نوشداروست. قدرت، آن مفهوم برراز و رمز است که با جان آدمیان آمیخته است. هیچ‌کس را از آن گریز و گریزی نیست. ابراهیم ادیمی باید تا از موهبت قدرت بگریزد و به سلطنت فقر برسد. تازه او را، و زاهدان و پارسایان و دنیاگریزان چون او را، مریدان نمی‌گذارند تا راحت بمانند و در روایات و افسانه‌ها، به‌آزای قدرتی که از آن گریخته‌اند، معجزات و کراماتی به آنها نسبت می‌دهند تا مبادا در گنج ویرانه قناعت، تن رها کرده، بدون پیرهن بمانند.

*

راستی چه وسوسه‌ایست قدرت، چه جاذبه اغواگر و ارضاکنده‌ای دارد. به‌گفته برتراند راسل فیلسوف ماصر انگلیسی "والا ترین آرزو و بزرگتر پاداش و اجر آدمیان است" (۱) و هیچ‌کس خالی از دغدغه آن نیست. چنین است که تاریخ را مشحون از آدمیانی می‌بینیم که به‌طمع قدرت و گسترش آن، خود را و چه بسا هزاران تن دیگر را به‌نابودی کشانده‌اند. روایت "اصبحت امیراً و امیث اسیراً" حکایت تکراری جویندگان قدرت است که شبانگاه سر تاراج داشته‌اند و سحرمد نه بر تششان سر بوده است و نه بر سرشان تاج. سرگردانان وادی قدرت را هزاران خطابه و هزاران هزار بیت خطیبان و شاعران در بی‌وفایی دنیا، این عروس هزار داماد، و این‌که سرانجام پاره استخوانی از آدمی می‌ماند گِل کوزه‌گران، نیز مانع از کشیده شدن بسوی افسون قدرت نشده است.

تاریخ گویاترین آینه قدرت است و در برگ‌برگ آن آیاتی از وسوسه‌های قدرت و افعالی که انگیزه آنها قدرت‌جویی بوده است. اما علم و هنر نیز خالی از نشانه‌های قدرت نیستند. از آن زمان که بشر سنگهای پیرامون خود را چون سلاحی در دست گرفت آن را تیز کرد و با آن ترساند و جانوران و آدمیان را تحت حکم آورد تا این زمان که زرادخانه‌های عالم پر است از سلاحهایی

سال ۱۳۳۹ وقتی دکتر امینی که پس از بستن قرارداد کنسرسیوم سفارت ایران در واشنگتن را پاداش گرفته بود، خلعت سفارت را رها کرده، در پی زد و بند با جان‌کندی به تهران آمده بود که نخست‌وزیر شود، در فرودگاه منتظرالوزاره‌ها که بو برده بودند که فرزند خانم فخرالدوله در ینگه دنیا ساخت و پاختها کرده، برای استقبال او گرد آمده بودند. امینی که هوای قدرت به‌سرش افتاده و جوان شده بود طعنه‌هایی به دستگاه سلطنت می‌زد. او که پنهان نمی‌کرد که چرا سفارت را رها کرده و به تهران آمده، در جمع مستقبلان گفت: "یک روز صدارت در مقابل یک سال محبس" بعداً همسرش از او پرسیده بود: نمی‌دانم در این صندلی نخست‌وزیری چیست که برایش خودکشان می‌کنید؟ و جواب شنیده بود: "جوانی!" همسرش که خود دختر و ثوق‌الدوله است، به‌یاد می‌آورد پدرش را که وقتی پس از بستن قرارداد ۱۹۱۹ از صدارت افتاد، بی‌آبرو و بی‌اعتبار که تاچه اندازه شکسته دل و رنجور شده بود - قصیده "چون بد آید هرچه آید بد شود" یادگار همان زمان است. امینی خود یادداشت‌های پدر بزرگش امین‌الدوله صدراعظم خوش‌خط و ربط مظفرالدین‌شاه را خوانده بود که در فراق قدرت، در راه حج، چه سوزها و گدازها سر داده، با این همه قدرت اغواگر او را به‌همان راه می‌برد. تاریخ پر است از این نمونه‌ها.

*

اگر از اسکندر مقدونی بگذریم که جهان را در سی و چند سالگی گذاشت و گذشت، بقیه قدرتمندان تاریخ تا بر سریر قدرت بوده‌اند، عمر دراز داشته‌اند. مگر آن زمان که از تخت به زیر آورده شده باشند که در آن صورت زیاد زنده نمی‌مانند. چهار پادشاه آخر دوران سلطنتی در ایران، هایلله سلاسی آخرین امپراتور حبشه، فاروق آخرین خدیو مصر اگر از کاخهایشان بیرون نمی‌شدند، بسیار بیش از آن زنده می‌ماندند که در تبعید و در بدری ماندند.

جذاب و اغواگر

نظامی پرسروصدا، پیش‌فنگ و پافتگ و... صف جمع و... به صاحب درجات یادآور می‌شوند که کسانی تحت امر و اراده اویند. هم‌چنان که سالهای عمر یک نظامی بالا می‌رود، او از نظر جسمی ضعیف‌تر می‌شود، اما به دلیل بالا رفتن درجه‌اش، احترامات بیشتری می‌بیند. چه فسونگر است تصویر ژنرال پیری که نمی‌تواند سرپا بایستد، ولی قدرت آن را دارد که فرمان دهد و هزاران تن را قربانی کند به همین نسبت، بازنشستگی و بیرون آمدن از پوست شیر، غم‌انگیزترین خبر زندگی نظامی است که پس از یک عمر بیداری صبح، به سویدای احترامات برصدا، دیگر صحبها نشه‌ای در پی ندارد.

آنها نیز، پس از بازنشستگی و دور ماندن از قدرت دیرنمی‌پایند. استادان پیر، و ملمان نیز، به نسبت کمتر، از این قاعده به‌دور نیستند. چرا؟

ماکس وبر، جامعه‌شناس آلمانی تعریفی از قدرت به‌دست داده که هنوز از معتبرترین تعاریف این مفهوم پیچیده است "قدرت، امکان تحمیل اراده فرد بر رفتار جمعی دیگر است." (۲)

آدلف برل، عالم اقتصاد و حقوق در آمریکا می‌نویسد "قدرت، نه دور از فهم است. نه فلسفی و نه مرموز." (۳) اما اگر در روزگاران پیشین چنین بوده است، در نیم قرن اخیر چنین نیست، هم مرموز است و هم گاه دور از فهم، راستی نیز، اگر مرموز نیست، پس چیست آن نیروی تمامی‌ناپذیری که آدمیان را به‌سوئی می‌کشد تا دیگران را به اطاعت از اراده خود وادارند. همان‌که هیتلر را در برابر هزاران تنی که به‌ترتیب و با نظمی موثقی، به او کرنش می‌کردند، به‌لرزه می‌انداخت. با آن کبیری که بر تن موسولینی می‌افتاد وقتی زیر سرستونهای پیاتزا ونیزیا می‌ایستاد و هزاران فاشیست ایتالیایی نطق او را می‌شنیدند. یا نشه‌ای که بر جان آن بوکسور نیمه‌دیوانه اوگاندایی بود وقتی که بر تخت روانی نشست که بر

دوش چهار انگلیسی قرار گرفته بود.

آیا این راز همان افسوسی نیست که گهگاه بر زبان مصریان، ایرانیها، رومی‌ها و مقدونی‌ها و حتی انگلیسی‌ها می‌نشیند. وقتی که از دوران عظمت کیهان خود یاد می‌کنند. در حقیقت، در این هیات، بازمانده‌های قدرت‌های جهان پیشین، نظامی بازنشسته‌ای را می‌مانند که درجات و نشان‌های افتخار خود را بر قاب گذاشته، خود بر صندلی چرخدار برابر آن نشسته، انگشت حسرت می‌گزند.

پس از این همه شاید بتوان به انواع آشنائی از قدرت رسید، و گفت قدرت یا برگرفته از مردم است که می‌تواند قدرت متکی بر قانون نیز به‌حساب آید، یا برگرفته از زور است که حکومت متکی بر اسلحه و بر ارتش‌ها از آن نوع است، یا برگرفته از خانواده، طبقه، ایل و حزب است که قدرتهای به‌ارت رسیده از آن است، یا برگرفته از پول است که در پاره‌ای موارد جهانشمول مانند آمریکا و ژاپن می‌تواند از تولید برآید، یا برگرفته از قدرتی دیگر است که لاجرم قدرتی انگلی است، یا برگرفته از خود - تدبیر و مکر خود - همه این انواع، چون انسان را به‌عنوان محمل خود دارند لایه فانی و گذرایند و در یک نگاه تنها ارزش آن را دارند که دارند را محک زنند. چنان‌که اینک پس از ۲۸ سال از زمانی که امینی پرشر و شور از واشنگتن آمده، و پس از مدتی به‌یاری آمریکا و بازبهای سیاسی داخلی - اعتصاب ملمان - به نخست‌وزیری رسید، امروز با سمک و باتری در قلب و ذره‌بین بر چشم آواره اینسو و آنسو دنیاست و آبروباخته. کندی که پشتیبان او بود در دالاس به‌خاک افتاد و شاه که مخالف او بود مرده و جنازه‌اش در کنار مقابر فرعونان مصر است. ارسنجانی که با امینی رفت تا فئودالیسم را براندازد در جای دیگر در گور است و آن مالکان که با او در ستیز بودند نیز به سرنوشتی چون او دچارند و...

از سویی پیرامون همین دکتر امینی مثالها از نمونه‌های انواع قدرت می‌توان جست:

مانند وثوق‌الدوله پدرزنش و خود او که نشانه‌های قدرت برگرفته از قدرت خارجی‌اند. اولی به‌جهت گرفتن رشوه از انگلستان برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و او به‌جهت گرفتن رشوه از کنسرسیوم نفت برای بستن قرارداد نفت پس از کودتا - می‌توان از این اعتراف آخری به گرفتن ۵ میلیون دلار از سیا برای مبارزه با جمهوری اسلامی درگذشت - قوام‌السلطنه پسر عمه پدر و عمومی همسرش که برای نخست‌بار امینی را وارد کابینه کرد - و می‌گویند جواهرات او دم مرگ نزد امینی ماند و خورده شد - مظفر قدرت برگرفته از خود، از تدبیر و مکر خود بود. دکتر مصدق که امینی وزیر اقتصاد ملی او بود، قدرتی برگرفته از مردم داشت که قانون نیز حمایتش می‌کرد و بقیه قدرتمندان در مقابلش بودند. پدر بزرگ امینی، مظفرالدین‌شاه، با همه بی‌حالی و قدرت موروثی داشت. آخرین دو پادشاه نظامی که امینی موافق و مدافع آنست نمونه‌های قدرت متکی به زور (ارتش یا اسلحه) بودند. همان دولت آمریکا که پشتیبان امینی بود و احیانا هست، قدرتی برآمده از تولید و پول است... و در همه این سالها نشانه‌های فراوانی در تاریخ معاصر ایران وجود داشته از افرادی که قدرتشان برآمده از خانواده، طبقه، ایل و حزب آنها بوده است.

و تمامی این جذابیت، اغواگری و وسوسه - انگیزی که در قدرت است را می‌توان در جمله‌ای جمع کرد "انسان تنها نیست، و قدرت او از همین جا ریشه می‌گیرد." (۴) می‌توان بر این جمله اندیشه کرد.

- ۱- کارنامک راسل - تالیف سید حسن سیدی منصور (ابن سینا - ۱۳۴۶)
- ۲- کالبدشکافی قدرت. کنت گالبرایت - ترجمه دکتر شهساز
- ۳- منبع بالا
- ۴- انسان در گذرگاه تاریخ - م. ایلین و ای. سگال. ترجمه م. زمانی (کانون پرورش - ۱۳۵۱).